

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال پنجم، شماره ۳، پیاپی ۱۸، پاییز ۱۴۰۰
صفحات: ۹۱-۱۰۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۹/۰۵
نوع مقاله: پژوهشی

نگرشی بر مفهوم آزادی و قانون در فلسفه اخلاق کانت

حمیدرضا دهقانی*

چکیده

هدف نوشتار حاضر، بررسی مفهوم آزادی و رابطه آن با قانون در فلسفه اخلاق کانت می‌باشد. وی در فلسفه اخلاق خود، آزادی را مبنای استدلال اخلاقی قرار داده و معتقد است زمانیکه انسان دارای اراده‌ای آزاد است در آن صورت اخلاق، واقعی است و قانون اخلاق نیز برای همه انسان‌ها معتبر می‌باشد. از نظر او آزادی، به معنای امکان انجام هر کاری نیست که شخصی می‌خواهد، زیرا انسانی که آزادی انجام هر کاری را می‌خواهد، در واقع برده‌ی نفس پست خود است. اختیار فقط موقعی منشا عمل و علت آن می‌گردد که مطابق قانون اخلاقی باشد. در پژوهش حاضر قصد داریم با استفاده از روش توصیفی ارتباط میان آزادی و قانون اخلاقی را از دیدگاه ایمانوئل کانت مورد بررسی قرار دهیم. کانت می‌خواهد نشان دهد که اخلاق فقط یک نظام انتزاعی و صوری نیست بلکه امری است تحقق‌پذیر و انسان در آن مقام هست که بدان واقعیت بخشد. مسئله‌ای که ناچار مطرح می‌شود مسئله‌ی اختیار و امکان آزادی در نزد انسان است.

کلید واژه‌ها

آزادی، اخلاق، قانون اخلاقی، عقل و نظام سیاسی.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

h.r.dehghani858@gmail.com

مقدمه

اگر کانت را به هر لحاظ پدر رمانتیسم می‌دانیم، نه در مقام یکی از منتقدان علوم و نه یکی از دانشمندان، بلکه مشخصاً به جهت فلسفه اخلاق اوست. نظریه کانت یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین نظریات در قلمرو فلسفه اخلاق است. وی در موضوع اخلاق تفکر خود را بر احکام پیشینی بنیان نهاده است چرا که در فلسفه اخلاق کانت، بایدها و نبایدهای اخلاقی صرفاً از منبع عقل استخراج می‌گردد. اخلاق همانند طبیعیات به دو بخش عقلی و تجربی تقسیم می‌گردد که بخش عقلی آن را اخلاق یا مابعدالطبیعه و بخش تجربی آن را انسان‌شناسی عملی می‌داند. وی معتقد است ملاک و معیار اصلی وظایف و تکالیف انسان را نباید در طبیعت و محیط بیرونی جست بلکه اساس آن را عقل تشکیل می‌دهد. وی در ادامه عقل را به دو دسته نظری و عملی تقسیم نموده که عقل عملی همان اخلاق است. از دیدگاه او در حوزه عقل نظری، معرفت ترکیبی از داده‌های حسی و صورت‌های ذهنی بوده فلذا امورات حسی مانند خدا و نفس را نمی‌توان مورد استدلال نظری قرار داد اما در حوزه عقل عملی، مفاهیمی مانند آزادی، خدا و جاودانگی نفس می‌تواند مورد تفکر و استدلال قرار گیرد. بنابراین تنها عقل عملی یا همان اخلاق است که می‌تواند خودمختاری و اراده انسان را اثبات نماید. اراده آزاد انسان با اراده‌ای که تحت حاکمیت قانون اخلاقی یکی است چرا که خودش واضع آن قانون است.

کانت در دو کتاب مهم خود یعنی بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی درباره‌ی آزادی بعنوان یک مسئله‌ی اخلاقی، که بحث آن از شرایط سیاسی موجود جداست سخن گفت. او اخلاق را به آزادی ربط داد و گفت انسان وقتی برآستی آزاد است که از لحاظ اخلاقی، آزاد باشد. عبارتی می‌توان اینگونه ادعا کرد که تنها مدل آزادی که با حق همراه است، آزادی مورد احترام دیگران و تحت کنترل قوانین عمومی است. بنابراین آزادی و حق در عمل همراه یکدیگر بوده و یکی در دیگری نهفته است. پس در نهایت آزادی عقلانی، اخلاقی و حقوقی است. وی مفهوم آزادی را وسیله‌ای برای خودمختاری اراده انسان تعریف می‌کند. در واقع آزادی حقیقی همان آزادی اراده خودمختار است حتی مفهوم آزادی را مبنایی برای مفاهیم دیگری همچون "خدا" و "جاودانگی روح" می‌داند. کانت تنها راه شناختن آزادی را، قانون اخلاق می‌داند که به انسان یاد می‌دهد بتواند احساسات و تمایلات خویش را کنترل نماید و این قانون اخلاقی را عقل انسان بنیان نهاده است. وی می‌گوید "اگر آزادی را فرض کنیم که صفت چیزی است، آن باید صفت اراده باشد. اراده خود نوعی علیت است که به موجودات زنده، از آن حیث که عقلانی اند تعلق دارد یعنی اراده توانایی تولید آثار و معلول‌هایی را چه در جهان خارج که همان اعمال باشند و چه در عالم ذهن که همان احکام هستند دارد. هنگامیکه اراده تصمیم می‌گیرد که فعالیتی را انجام دهد حتی اگر نتواند حوادث فیزیکی

و جسمانی را تحت تاثیر قرار دهد (فی‌المثل افراد فلج) باز می‌تواند در عالم ذهن، یک سلسله احکامی را ایجاد نماید. همچنین از آنجا که اراده، همان توانایی موجود عقلانی برای عمل کردن است، باید آگاهانه باشد؛ به تعبیری اگر موجودات عقلانی را موجوداتی برخوردار از اراده تصور کنیم، مثل آن است که آنان را موجوداتی تصور کرده‌ایم که از علیتشان در مورد عمل آگاهی دارند". (محمدرضایی، ۱۳۹۰: ۳)

یکی از قضایایی که وی به آن اعتقاد راسخ داشت این بود که هر انسانی، از حیث انسان بودن، از طرفی آگاه به تمایلات و خواسته‌ها و اشتیاق‌هایی است که از بیرون او را به سوی خود می‌کشند که بخشی از سرشت عاطفی یا حسی یا تجربی خودش هست و از طرف دیگر از مفهوم تکلیف و تعهد به انجام آنچه بحق و درست است آگاهی داشته که غالباً با لذت خواهی و گرایش‌ها تعارض پیدا می‌کند. به اعتقاد وی، آدمی تنها به این دلیل آدمی است که انتخاب می‌کند و حق انتخاب دارد. تفاوت انسان با بقیه طبیعت اعم از جماد و نبات و حیوان در این است که چیزهای دیگر محکوم به قانون علیت اند و دقیقاً از نوعی چارچوب از پیش تعیین شده علت و معلول تبعیت می‌کنند، اما انسان آزاد است که آنچه را می‌خواهد برگزیند. این خواست یا اراده همان چیزی است که آدمیان را از اشیای دیگر در طبیعت ممتاز می‌کند. کانت در کتاب مابعدالطبیعه اخلاق اینگونه استدلال می‌کند که اگر ما دارای اراده‌ای آزاد باشیم، در آن صورت است که اخلاق عینیت پیدا می‌کند و این اخلاق بعنوان یک قانون برای همه ما معتبر می‌باشد.

در فلسفه اخلاق کانت، آزادی مفهومی کلیدی و بنیادی است که دو نوع استعلایی و عملی را شامل می‌شود و ایشان در نقد عقل محض به بیان تفاوت میان آن دو اشاره می‌کند. ما با آزاد دانستن خویش، گام در جهان معقول می‌گذاریم و به عضویت آن در می‌آییم. بدینوسیله بازشناسی خودبنیادی اراده، همراه با نتیجه‌ی آن یعنی اخلاق برای ما میسر می‌شود. در واقع مفهوم آزادی، زمینه ساز رهسپاری به جهان معقول و استقلال از جهان محسوس است. وی آزادی را "استقلال اراده از هرچیز به جز قانون اخلاقی صرف" تعریف می‌کند. این آزادی در مقابل ضرورت طبیعی قرار دارد. با توجه به اینکه در تمامی طبیعت، ضرورت حاکمیت دارد فلذا ضرورت طبیعی ویژگی بارز تمامی روابط علی و معلولی در طبیعت مادی است اما علی رغم حاکمیت ضرورت طبیعی، می‌توان ادعا کرد که آزادی و خودمختاری به انسان تعلق دارد؛ چرا که اگر انسان آزاد نباشد، اخلاق معنا پیدا نمی‌کند. بعبارتی آزادی که به انسان تعلق دارد به معنای آن است که توان و اراده انجام هر کاری را دارد بدون آنکه بوسیله چیزی غیر از خودش متعین شود. به تعبیر دیگر آزادی و خودمختاری انسان بدان معناست که اراده قوانین خود را باید خودش وضع کند نه توسط دیگران.

در نتیجه اگر قوانین توسط دیگری وضع شود، بعبارتی اراده خودمختار نباشد با غایت فی‌نفسه بودن انسان تطابق ندارد. بعنوان مثال در نظام‌های سیاسی استبدادی که قوانین و مقررات توسط هیئت حاکم

مستبد برای طبقات ضعیف و مستضعف وضع می‌شود، در واقع طبقات پایین‌دست مورد استفاده ابزاری حاکمان ظالم قرار گرفته‌اند؛ این درحالی است که اگر خودشان قانون وضع کرده بودند، بعنوان ابزار هدف نبودند. کانت هرگونه تفکر و نظریاتی که اخلاق را خارج از استقلال و خودمختاری انسان بداند، دیگرآئینی نام می‌نهد. دیگرآئینی نقطه مقابل خودمختاری بوده است که به معنی وضع قانون توسط غیر (عواطف، احساسات، ترس، امید، اقتدار امور طبیعی و ... است. یعنی اراده نه تنها خودش بر خودش قانون وضع نکرده بلکه بوسیله دیگران تعیین شده است. در اینجا است که وظایف و تکالیف نظام‌های سیاسی در پاسداری از مفهوم آزادی و قانون اخلاقی انسان معنا پیدا می‌کند

اما سوال اصلی این تحقیق این است که چرا انسان آزاد است؟

و بعنوان سوال فرعی: چگونه می‌توان انسان را مختار یا آزاد دانست درحالی که باید تابع قانون اخلاقی باشد؟ اصلا چرا آزادی انسان منوط به اطاعت او از قانون اخلاقی است؟ مفهوم آزادی کانت چه رابطه‌ای با اخلاق و قانون دارد؟ وظیفه‌ی نظام سیاسی، در برابر آزادی انسان چیست؟

مفهوم آزادی در فلسفه اخلاق کانت

برای قبول فلسفه اخلاق کانت چند پیش فرض مورد نیاز است: باید به وجود خدا، آزادی و اختیار انسان و در پایان به جاودانگی روح انسان معتقد بود. کانت در مورد اینکه آیا در حقیقت این مسایل وجود دارند یا نه بحث نمی‌کند بلکه معتقد است چه وجود داشته باشند و چه وجود نداشته باشند، انسان به این مقولات بشدت نیاز دارد. بدون این باورها دفاع از نظام اخلاقی که زندگی اجتماعی و متعادلی را ممکن می‌سازد، امکان ندارد. (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۱۷۲). بنیاد فلسفه کانت را احترام به فردیت تشکیل می‌دهد. کانت معتقد است کسی آزاد است که در ارادات و خواست‌ها از او قوانین درونی خود پیروی کند. انسان غایت بالذات است و هرکس از او (یا حتی از خودش) بعنوان وسیله برای رسیدن به هدفی دیگر استفاده کند، بالاترین قانون اخلاق را زیر پا گذاشته است. (کورنر، ۱۳۶۷: ۱۵).

تعریفی که از آزادی و استقلال در کتاب "به نام آزادی" برلین می‌شود و کانت هم آن را می‌پذیرد، به شرح زیر می‌باشد: صدور دستور به خود، دستوری که چون من آزادم تا آنطور که می‌خواهم اقدام کنم. آزادی اطاعت از دستورات تحمیلی از طرف خود است. این همان مفهوم آزادی اخلاقی ژان ژاک روسو است که مورد تایید کانت نیز هست. (برلین، ۱۳۸۲: ۱۰۱). در حقیقت فلسفه اخلاق کانت، ترکیبی از مفهوم آزادی فرارونده و متعالی و امر واجب قطعی است. او در این بین مغایرتی نمی‌بیند، زیرا آزادی متعالی را پیش فرض روند استدلالی اهداف اخلاقی می‌داند. آزادی یعنی توانایی برای پیروی از عقل. چنین توانایی

باعث استقلال اراده‌ی ما خواهد شد و این استقلال وجه تمایز موجودات عاقل و آزاد است با موجوداتی که در بند علیت طبیعی هستند. یعنی اعمال آنها مبتنی بر علت‌های خارج از عقل مانند غرایز یا خواسته‌های احساسی است. کسی که قادر باشد تمام انگیزه‌های غیر عقلی را در خود سرکوب کند موجودی متعالی است. (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

در فلسفه اخلاق کانت "آزادی انسان" چونان موجودی عاقل و عضوی از جهان معقول، برجسته‌ترین مرتبه را داراست. گفته شد که عقل برترین قانونبخش اراده است. بنابراین اراده نیز دارای همین خصلت است. در اخلاق هیچ نیرویی برتر از عقل یافت نمی‌شود که برای او قانون نهد. به عقیده‌ی کانت، اخلاقیات پیوند اعمال یا کردارها با خودقانونی اراده است. در اینجاست که وی پهنه‌ی اراده را به دو بخش می‌کند و یکی را "خودقانونی اراده" و دومی را "دگرقانونی اراده" نام می‌نهد. (خراسانی شرف، ۱۳۷۶: ۳۳۶).

او آزادی را "استقلال اراده از هرچیز به جز قانون اخلاقی صرف" تعریف می‌کند. مراد کانت از "هرچیز" این است که اراده خود را از پیروی همه‌ی عامل‌ها چه بیرونی و چه درونی و هرچیزی که در ظرف‌های زمانی می‌گنجد، بطور کامل رها سازد. حتی اگر زنجیرها را که عامل بیرونی هستند بگسلیم، عامل‌های روانشناسانه به مثابه‌ی زنجیرهای درونی، آزادی حقیقی را به بند می‌کشند. علت‌های بیرونی و درونی، هردو تابع شرایط زمان هستند. از این رو نمی‌توانند به اختیار کاری انجام دهند. بنابراین تا اراده از هرچیز به جز قانون اخلاقی رها نگردد، آزادی حقیقی یعنی آزادی استعلایی محقق نمی‌شود.

"آزادی استعلایی بایستی به معنی استقلال از همه‌ی چیزهای تجربی و در نتیجه رهایی از طبیعت بطور کلی در نظر گرفته شود. چه به مثابه‌ی چیزی که موضوع حس درونی و فقط در زمان است، چه به عنوان چیزی که موضوع حس بیرونی، و در زمان و مکان است. بدون این آزادی که به تنهایی دارای جنبه‌ی عملی پیشینی است، هیچگونه قانون اخلاقی و هیچگونه مسئولیت اخلاقی، در ارتباط با آن امکان پذیر نیست." (محمودی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). هر موجود عاقل صرف نظر از تمایلات طبیعی نه تنها تابع امر مطلق، بلکه آفریننده‌ی آن است. به عبارت دیگر هر موجود عاقل نه تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند، بلکه خود مقنن است. (کورنر، ۱۳۶۷: ۲۹۸).

کانت چنان با خواسته‌ها و تمایلات دشمن بود که گاهی در تغییر آثارش گفته می‌شود از نظر او کسی که تمایل دارد کار اخلاقاً صحیح را انجام دهد کمتر از کسی اخلاقی است که به انجام دادن آن کار تمایل ندارد اما از سر وظیفه چنین می‌کند، وظیفه‌ای که خویشتن اخلاقی او تشخیص می‌دهد. (سویفت، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

انواع آزادی

از دیدگاه کانت آزادی به دو مدل آزادی استعلایی و آزادی عملی تقسیم می‌شود که کانت در نقد عقل محض میان آنها قائل به تمایز است. آزادی استعلایی نوع خاصی از علیت است که به نحو مابعدالطبیعی، بعنوان ظرفیت آغاز یک سلسله علی به خودی خودش، مستقل از هرگونه علل مقدم تصور می‌شود. از طرف دیگر آزادی عملی آن مدل از آزادی است که زمانیکه ما خود را بعنوان یک عامل (عامل اخلاقی) تصور می‌کنیم، به خود نسبت می‌دهیم. در واقع آزادی عملی، توان و ظرفیت عمل کردن طبق استدلال، برهان و عقل است. عبارتی آزادی عملی کانت، استقلال اراده از جبر تمایلات و انگیزه‌های حسی است. اراده‌ای که مختار بوده و خویشتن خود را تعیین می‌کند.

کانت آزادی عملی را به دو مفهوم سلبی و ایجابی (منفی و مثبت) تقسیم می‌کند. آزادی عملی سلبی (منفی) به معنای قدرت انتخاب در زمانی است که اراده انسان از محرک‌های حسی آزاد بوده و از علل‌های بیگانه که آن را متعین می‌سازند مستقل باشد. اما آزادی عملی ایجابی (مثبت) عبارت است از توان و ظرفیت پیروی کردن از قوانینی که توسط قوه عقل پایه‌گذاری شده است. عبارتی آزادی عملی مثبت متضمن استعداد عمل کردن براساس عقل و برهان بوده و به چیزی عمل می‌کند براساس ذات اراده خود برای آن دلیل و منطق دارد. "کانت برای تعریف معانی متقابل آزادی منفی و آزادی مثبت، نخست اراده را به نوعی علیت موجود زنده از آن حیث که عقلانی است تعریف می‌کند و سپس آزادی منفی را چنین تعریف می‌کند که عبارت است از آن کیفیت از این علیت که می‌تواند که مستقل از علل خارجی که آن را تعیین می‌کند موثر باشد. این تعریف در مقابل تعریف ضرورت طبیعی است که عبارت است از کیفیت علیت موجودات غیرعقلانی که بواسطه آن از طریق علل خارجی به فعالیت واداشته می‌شوند". (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۴)

در هر دو نوع تعریف از آزادی عملی، اراده انسان آزاد است. وی معتقد است اصل مهم و اساسی اخلاق می‌بایست اصلی باشد که ما به این دلیل تابع آن هستیم که خودمان آن را وضع کرده‌ایم اما انسان تنها زمانیکه دارای آزادی عملی مثبت باشد، می‌تواند خودش هم واضع و هم تابع قانون اخلاق باشد. بنابراین در صورتیکه انسان آزادی عملی به معنای مثبت آن را داشته باشد، اخلاق بعنوان یک امر واقعی خواهد بود.

ارتباط میان مفهوم آزادی و قانون

از دیدگاه ایمانوئل کانت، کل مفهوم آزادی فردی، مسئله‌ای سیاسی نیست بلکه در اصل مسئله‌ای اخلاقی است. (عالم، ۱۳۸۳: ۴۵۷). بنابراین اطاعت و پیروی انسان از قوانینی که خودش برای خودش وضع

کرده کاملاً بصورت اختیاری بوده و مستلزم این فرض است که انسان به لحاظ اخلاقی دارای اراده و اختیار است.

کانت همچنان که در "نقد عقل محض" ثابت کرده است، در واقع تجربه‌ی درونی ما را فقط با پدیدارهای نفسانی آشنا می‌کند و از این راه در مورد اختیار و آزادی بشر نتیجه‌ی قابل ملاحظه‌ای عاید نمی‌گردد. کانت با وفاداری به روش نقادی و استعلایی خود بالاخره "مختار بودن" و "توانستن" انسان را به کمک "مکلف" بودن او به دست می‌آورد. عبارت معروف او در این باره چنین است: "تو می‌توانی، چون مکلف هستی" عقل به ما حکم می‌کند که از قانون اخلاقی اطاعت کنیم. این حکم متناقض میشد اگر ما وسیله‌ای برای مطابقت با عقل در اختیار خود نمی‌داشتیم. به نظر کانت فقط با توسل به ضرورت عقلانی می‌توان از رهگذر تکلیف به اختیار و آزادی در نزد انسان اعتقاد پیدا کرد.

حکم اخلاقی از نوعی الزام ناشی می‌شود نه از یک امر قهری مکانیکی. ما از احکام اخلاقی به نحو مکانیکی اطاعت نمی‌کنیم بلکه ماهیت این احکام به گونه‌ای است که دلالت بر مختار بودن انسان می‌کند. وقتی گفته می‌شود "نیکی کن" و یا "مرتکب قتل مشو" مثل این است که گفته شده باشد "نیکی کن با اینکه می‌توانی نکنی" و یا "مرتکب قتل مشو با اینکه می‌توانی مرتکب آن شوی". حکم اخلاقی متکی بر امکان آزادی و اختیار در نزد ماست. این موضوع منجر به بحث خاصی می‌شود که کانت آن را تحت عنوان اصول موضوعه‌ی عقل عملی مورد مطالعه قرار داده است. کانت در کتاب "نقادی عقل عملی" مسئله‌ی اختیار و آزادی در نزد انسان را بلحاظ اخلاقی مورد بحث قرار می‌دهد که اثبات آن را بوسیله‌ی تکلیف و تعهد ممکن دانسته است. ولی به هر طریق در امور طبیعت بین علت و معلول، یک رابطه‌ی ثابت، کلی و ضروری وجود دارد که قانون نامیده می‌شود. در ادامه این سوال پیش می‌آید که آیا اختیار و آزادی در نزد انسان در موقع انجام تکلیف اخلاقی، و رای هر نوع علیت و فاقد هر نوع قانون است؟

در پاسخ این سوال باید گفت که در اینجا مفهوم علیت و مفهوم قانون معنای خاصی پیدا می‌کند که با مفاهیم متداول آنها در امور طبیعت کاملاً متفاوت است. در اینجا دیگر ضرورت مکانیکی مطرح نیست، بلکه الزامی مطرح است که از عقل ناشی می‌شود و مقوم اراده‌ی انسان می‌گردد. (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۱۱۶). اختیار و آزادی انسان یعنی عین اطاعت او از قانون اخلاقی و در واقع اختیار فقط موقعی منشا عمل و علت آن می‌گردد که مطابق قانون اخلاقی باشد. قانون اخلاقی ضامن اختیار و آزادی اراده‌ای است که تابع آن شده است. اختیار آن شرط ماتقدمی است که باید در ما باشد برای اینکه بتوانیم به قانون اخلاقی تحقق ببخشیم. یعنی اعتقاد به اختیار و آزادی در نزد انسان بدون اینکه از لحاظ استدلالی و برهانی قابل اثبات

باشد از لحاظ اخلاقی قابل قبول و اصل موضوع محسوب می شود. بنابراین کانت همچنان که قبلا هم گفته شد مکلف بودن انسان را دلیل اصلی مختار و آزاد بودن او می داند. (مجتهدی، ۱۳۷۸:۱۱۸).

کانت در کتاب "نقد عقل عملی" درباره‌ی مفهوم آزادی و قانون اخلاقی عام بحث می کند. او می گوید ارتباط میان قوه‌ی عقل و قوه‌ی فهم، آزادی را تعریف می کند. هرچند خود آزادی همواره فارغ از این ارتباط باقی می ماند. زیرا همیشه نقدا قربانی شده است. بدین جهت است که کانت آزادی را به "شی فی نفسه" منسوب می دارد. به همین دلیل است که عقل عملی خود آزادی نیست بلکه اثر آزادی است. کانت این ارتباط خاص عقل عملی و آزادی را قانون اخلاقی می نامد. (ژیلسون، ۱۳۸۷:۱۸۳). بنابراین کانت اثبات می کند یک موجود عقلانی، هم آزاد بوده و هم در معرض قانون اخلاق است.

ارتباط میان مفهوم آزادی و عقل

مفهوم آزادی یک مفهوم عقل ناب است. آزادی را نمی توان متعلق برای شناخت نظری که برای ما ممکن است شناساند. کانت مفهوم آزادی را پیش شرط همه ی مفاهیم دیگر مانند هستی خدا و خلود یقینی می شمارد، چون قانون اخلاقی وجود دارد پس آزادی نیز واقعیت دارد. (خراسانی شرف، ۱۳۷۶:۳۴۰).

کانت معتقد است انسان بعنوان یک موجود فی نفسه عقلانی، در خودش قوه‌هایی را جستجو می کند که از طریق آن از همه اشیاء دیگر متمایز می شود حتی از خودش از آن جهت که تحت تاثیر اشیاء بوده است. در واقع درک و فهم عمومی اشیاء بین آنگونه که تصور می شوند و آنگونه که واقعا هستند، متفاوت است. آزادی اراده به معنای "خودقانونی" است یعنی صفتی از اراده که به یاری آن بتواند برای خود قانون باشد. آزادی بر محور قانون اخلاقی، انسان را به درک این آموزه قادر می سازد که سوای وابستگی به جهان حسی، به جهان معنوی تعلق دارد. انسان به یاری عقل عملی از جهان حسی فراتر می رود و درهای جهان برتر از حس و تجربه را بسوی خود می گشاید. البته این راهگشایی فقط تا آنجا گسترده است که حاجات عقل عملی را برآورد. (محمودی، ۱۳۸۳:۱۲۰).

باید پذیرفت که اختیار وصف اراده ی هر موجود عاقلی است بعلاوه انسان از آن حیث که "مختار" است عضو عالم محسوسی نیست که فاهمه ناچار است همه‌ی اجزاء و حوادث آن را ضروری و حتمی بداند بلکه عضو عالمی است کاملا معقول که در آن هیچ یک از محرک های حسی با مقتضیات اخلاقی برخورد ندارد. بنابراین باید بپذیریم که بعضی آراء نظری که "با هر نوع بینش عقل نظری مابینت کامل دارند" با عقل عملی پیوند ناگسستنی دارند. برای اینکه فعل به منظور احترام به تکلیف انجام گیرد اراده ناچار است امکان یک نظام اخلاقی کامل را اصل موضوع قرار دهد. اگر این نظام در این زندگی امکان تحقق نداشته باشد

ناگزیر در حیات دیگری امکان دارد و به همین دلیل نفس فناپذیر است. (ژیلسون، ۱۳۸۷: ۱۸۳). از دیدگاه کانت، عقل به ما تکلیف می‌آموزد و یاد می‌دهد که چه کاری درست است چه کاری درست نیست. نخستین لازمه‌ی تکلیف این است که مکلف توانایی انجام آن کار را داشته باشد. شاید تکلیف محض بدون در نظر داشتن انگیزه‌ی شخصی از نظر روانشناسی محال باشد، اما انگیزه اطاعت از قوانین اخلاقی از آن جهت که قانون است باید جزء ترکیبی تمایلات اخلاقی ما باشد. فلذا اگر کسی بتواند مطابق قانون معینی عمل کند، آزاد محسوب می‌شود.

آزادی قانونی

کانت در مابعدالطبیعه اخلاق "آزادی قانونی" را اطاعت نکردن از هیچ قانونی، مگر آنچه فرد رضایت خود را از آن ابراز کرده باشد" می‌نامد. در فلسفه‌ی او، مفهوم آزادی از یکسو با اخلاق و از سوی دیگر با خرد پیوند می‌یابد. کانت با تکیه‌ی آگاهانه بر میراث آگاهی بخش روسو و با گذر از فلسفه سیاسی توماس هابز و جان لاک، آزادی را با اخلاق پیوند می‌بخشد. انسان زمانی آزاد است که بر اساس قوانین اخلاقی رفتار کند. چنین رفتاری الزام آور است و از موجودی خردورز سر می‌زند. جان رالز بیان می‌دارد بهره‌گیری کانت از اندیشه‌ی روسو موجب شده است آزادی و برابری انسان که بعنوان موجودی خردمند با اخلاق پیوند یابد، تحکم‌آمیز نباشد بلکه به جایگاه بلند انسان با چشم حرمت و کرامت بنگرد. (محمودی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). کانت معتقد است استفاده از ابزار عقل و خردمندی، جایگاه انسان را بعنوان موجودی آزاد و انتخابگر آشکار می‌سازد. انسان با بهره‌گیری از گوهر خرد، اقلیم وابستگی به میل‌های طبیعی را از بین می‌برد و در جایگاه راستین خویش قرار می‌گیرد. انسان در این مرتبه، یعنی در جایگاه اخلاق‌گرایی و خردورزی، می‌تواند به آزادی واقعی دست یابد. در این مقام است که انسان خردمند، غایت فی نفسه و ذاتی خویش است و نمی‌توان او را به مثابه ابزار و آلت مورد بهره‌وری قرار داد. به اعتقاد کانت، "توان تفکر مستقل برای تشخیص مستقل اینکه چه چیز اخلاقاً درست و چه چیز نادرست است، بدلیل توان تعقل و استدلال آدمی، در همه کس "ذاتی" است. او می‌افزاید اگر به عقل رجوع کنیم، می‌بینیم انکار اصل مورد بحث، به این حکم بشدت باطل می‌انجامد که "هر عملی که با آزادی هرکس مابینت داشته باشد، عادلانه است" چنین قضیه‌ی ای بجای اینکه اصلی برای محدود ساختن هرج و مرج در جامعه باشد، نسخه‌ای برای ایجاد هرج و مرج خواهد بود. (نیاورانی، ۱۳۹۱: ۲۸۴).

از دیدگاه کانت، ما تا آنجا که برای مقاصد بیرون از خود عمل می‌کنیم آزاد نیستیم. اراده فقط هنگامیکه در تطابق با قانون اخلاقی، که برای خود پیش می‌نهد باشد بر خود مسلط است و حکمرانی

می‌کند. در این صورت خود آزاد و مستقل است، زمانی که برای خود قانون می‌گذارد و قوانینی برای خود برپا می‌دارد که باید از آن فرمان برد. زمانیکه ما برای برخی مقاصد بیرونی عمل می‌کنیم، تحت فرمان چیزی بیرون از خود هستیم. "خود قانون گذاری" بنیاد اخلاق است و به همین ترتیب، عمل فرضی - به منظور دستیابی به ثروت و قدرت و چیزهایی از این قبیل بنیاد همه‌ی اخلاق های دروغین است. (راوچ، ۱۳۸۶: ۱۱۹). الزام و تعهد، مستلزم آزادی است. آزادی که اختیارش در اطاعت یا عدم اطاعت از قانون است. همچنین نمی‌توان خویشتن را بعنوان واضع قوانین کلی، یعنی بعنوان خودمختار اخلاقی، لحاظ کرد مگر تحت مفهوم آزادی. عقل عملی یا اراده‌ی موجود عاقل "باید خود را آزاد لحاظ کند. به عبارتی دیگر اراده‌ی چنین موجودی نمی‌تواند اراده‌ی متعلق به خود او باشد مگر تحت مفهوم آزادی".

از این رو مفهوم آزادی عملاً ضروری است، یعنی شرط ضروری اخلاق است. در عین حال در کتاب نقد عقل محض ثابت شده است که آزادی منطقاً متناقض نیست، و روش اثبات آن به این نحو است که نشان داده آزادی باید متعلق به عرصه حقیقت ناپایدار (ذات نامعقول) باشد، و وجود چنین عرصه‌ای از لحاظ منطقی متناقض نیست. و چون معرفت نظری ما به این عرصه نمی‌رسد، آزادی قابل اثبات به طریق نظری نخواهد بود. اما فرض آزادی برای عامل اخلاقی یک ضرورت عملی است لذا اعتباری و تحکمی محض نیست. بنابراین آزادی شرط پیشین قانون اخلاقی است. این بدان معناست که وی آزادی را در واقع "علت وجودی" قانون اخلاقی، و قانون اخلاقی را "علت شناختی" آزادی می‌شمارد. مسئله‌ی آزادی و اختیار بیشتر براساس احساس تکلیف مشخص می‌شود. ما در طبیعت میان علت و معلول رابطه‌ی ثابتی می‌بینیم. آیا در مورد انسان نیز در انجام تکلیف خود باید به همان نوع رابطه‌ی اجتناب ناپذیر قائل شد؟

در جواب این سوال می‌توان گفت که در عمل اخلاقی، مفهوم علیت خواه ناخواه معنای خاصی پیدا می‌کند و دیگر صورت "مکانیکی" خود را از دست می‌دهد و بیشتر بصورت الزامی در می‌آید. در اینجا نوعی تصمیم مطرح است که صرفاً از عقل ناشی می‌شود که عملاً مقوم اراده‌ی انسان است و به شکل اطاعت از قانون وجدانی در می‌آید. (مجتهدی، ۱۳۸۹: ۲۸۴).

خودمختاری اراده

اراده‌ی اخلاقی انسان نباید تابع قانون خارجی و در معرض تاثیر خواهش‌ها و تمایلات باشد، و قول به اینکه اراده‌ی اخلاقی خودمختار است به این معنی است که قانونی را که از آن تبعیت می‌کند خود وضع می‌کند.

واضح است مفهوم خودمختاری اراده ای که وضع قانون اخلاقی می نماید معنایی نخواهد داشت مگر اینکه میان انسان بعنوان یک موجود عاقل یعنی اراده ی اخلاقی و انسان بعنوان مخلوقی که تابع شهوات و تمایلاتی است که با احکام عقل تعارض دارند، تمایز قائل شویم. اراده یا عقل عملی وضع قانون می کند و انسان بعنوان تابع شهوات و محرکات و تمایلات مختلف باید اطاعت کند. بدون شک کانت در اتخاذ این نظریه ی خودمختاری اراده تا حدی تحت تاثیر روسو قرار داشت. (کاپلستون، ۱۳۷۵:۳۳۷).

بنابراین درست است که آزادی به قانون‌های طبیعی وابسته نیست، اما از قانون‌هایی تغییرناپذیر پیروی می‌کند تا بتواند اراده‌ی آزاد را امکان پذیر سازد. بر این اساس آزادی اراده، دارای استقلال یا خودبنیادی می‌باشد یعنی آنگونه اراده‌ای که نسبت به خود همانند یک قانون باشد. اینکه اراده در عمل دارای قانون است، بدین معناست که باید براساس قاعده ای رفتار کرد تا بتواند در عمل، یک قانون عام باشد. بدین سان اراده‌ای که در نوع خودش آزاد است با اراده‌ای که از قانون‌های اخلاقی پیروی می کند یکسان می گردند. کانت معتقد است ویژگی بارز تمامی آفریدگان، بهره مندی از قوه‌ی عقل است و در ادامه می گوید اخلاق برای ما ذاتهای خردمند در حکم قانون است. پس همینگونه باید برای همه‌ی ذاتهای خردمند دارای اعتبار باشد. از آنجا که اخلاق باید فقط از ویژگی آزادی برآید، آزادی نیز باید ویژگی برخاسته از تمامی ذاتهای خردمند باشد.

آزادی در حیطه‌ی عمل از آن اشخاصی است که با برخورداری از اندیشه‌ی آزادی توانمند می شوند. در واقع هر ذات خردمند دارای اراده، از اندیشه ی آزادی بهره مند است و با تاثیرپذیری از این اندیشه دست به عمل می زند. چرا که ذات خردمند دارنده‌ی عقل عملی است. عقل در داوری خود، از عالم خارج هدایت نمی‌شود، بلکه به خود اتکا دارد. خرد، آفرینشگر اصول خویش است و از نفوذها و تاثیرات خارجی آزاد است. (محمودی؛ ۱۳۸۳:۱۰۹). بدین گونه عقل عملی یا اراده‌ی یک ذات خردمند نیز باید خود را مستقل و آزاد بداند. در غیر اینصورت اراده‌ی آزاد نخواهد بود. اراده ای که از اندیشه‌ی آزادی تاثیر می پذیرد، از آن همه‌ی آفریدگان خردمند است. کانت بدین سان مفهوم اخلاق را به ایده آزادی باز می گرداند و این پرسش را به میان می آورد که چرا باید انسان همچون ذاتی خردمند، بر قانون عام اخلاقی گردن نهد و این تقلید را برای هر ذات خردمند دیگری نیز روا بداند؟

برای نیل به برترین خیر، اراده باید بطور کامل با قانون اخلاقی هماهنگی کند. این هماهنگی که امکان پذیر بودن آن در فرمان اخلاقی نهفته است در یک تکامل بی پایان بدست می‌آید که طی آن، اراده با قانون اخلاقی به مطابقت کامل می رسد. (محمودی، ۱۳۸۳:۱۲۲). انسان ها با یکدیگر برابرند، اما آنان که دارای خیر اخلاقی باشند، از ارزشی والاتر برخوردارند. در واقع هرچه پایبندی انسان به تمایلات، گسترده تر و ژرف

تر باشد اسارت او شدیدتر است. در مقابل، هرچه برخورداری انسان از فضیلت افزونتر و برتر باشد، از آزادی بیشتری برخوردار است. (محمودی، ۱۳۸۳، ۱۴۲). فقط می‌توانیم این مفهوم‌ها را بوسیله‌ی قانون اخلاق در مفهوم برترین خیر، مستقل از تجربه با هم پیوند دهیم. خرد انسان نمی‌تواند به چگونگی امکان آزادی دست یابد، فقط می‌تواند بوسیله‌ی قانون اخلاقی به وجود آزادی پی ببرد. افزون بر آزادی، مفهوم‌های بقای نفس و هستی خداوند نیز شناخت ناپذیرند. هرچند انسان به حقیقت آنها اطمینان دارد و به هیچ وجه آنها را ناممکن نمی‌داند. از دیدگاه کانت، انسان بعنوان موجودی معنوی و اخلاقی، از یک زندگانی آزاد و مستقل از هرگونه حیوانیت برخوردار است که شالوده‌ی آن بر قانون اخلاقی نهاده شده است. (محمودی، ۱۳۸۳: ۱۲۲).

آزادی: معیار رفتار اخلاقی

کانت معیار اخلاقی بودن را استقلال و خودمختاری اراده انسان می‌داند. در فضای آزادی بر پایه‌ی قانون، انسان‌ها می‌توانند اخلاقی بیندیشند و اخلاقی رفتار کنند زیرا فقط با بهره‌گیری از آزادی است که شهروندان می‌توانند از اختیار خود استفاده کنند و در مقابل گزینه‌های گوناگون، انتخابگر باشند. جامعه‌ی برخوردار از آزادی جامعه‌ی اخلاقی است که می‌تواند به برترین خیر دست یابد. (محمودی، ۱۳۸۳: ۱۸۱). از دیدگاه کانت ما برای اینکه اخلاقی رفتار کنیم، ایده‌های "گویی چنان است که... آنها حقیقی اند" را می‌پذیریم زیرا وسایلی برای شناخت حقیقی بودن یا نبودن آنها نداریم. اینها ایده‌هایی هستند که کتاب "نقد عقل محض" آنها را در برزخ حوزه‌ی ناشناختی جای داد و عبارتند از: آزادی، جاودانگی و خدا.

اینکه اخلاق توهم است یا نه به این پرسش باز می‌گردد که آیا ما از حیث عملی و به معنای مثبت آزاد هستیم یا نه؟ زیرا آزادی عملی به معنای مثبت عبارت است از عمل کردن از روی دلایل بر اساس اصلی که در ذات اراده خود انسان قرار دارد، و اخلاق از نظر کانت چیزی جز این نیست. زیرا وی معتقد است که اصل عالی اخلاق باید اصلی باشد که ما به این دلیل تابع آن هستیم که خودمان واضع آن هستیم. اما ما فقط در صورتیکه دارای آزادی عملی به معنای مثبت باشیم، می‌توانیم هم واضع و هم تابع قانون اخلاقی باشیم. بنابراین اگر ما دارای آزادی عملی به معنای مثبت باشیم، در آن صورت اخلاق یک امر واقعی خواهد بود. (Wood, 2008: 128-130)

آزادی چیزی نیست که تابع برهان باشد. کانت در نقد عقل محض نشان داد که آزادی باید آن سوی حوزه‌ی فهم باشد. از این رو همین شناخت ناپذیری آزادی است آن را فراسوی همه‌ی تعیین‌ها، آزاد نگاه می‌دارد. اکنون آزادی بطور مطلق برای اخلاق، حیاتی است زیرا هیچ رفتاری اخلاقی نیست مگر اینکه آزاد باشد. اگر من مجبور باشم، گزینشی نمی‌کنم و البته گزینش گوهر بنیادی اخلاق است. مجبور ساختن

کسی به عمل حتی اگر عملی درست باشد دال بر آن است که او بدون هیچ احساسی از "قانونگذاری برای خود" عمل می‌کند. ما می‌توانیم کارهای معینی را به علت فشار شرایط انجام دهیم و آنچه می‌کنیم می‌توانست "درست" باشد ولی نباید خود را این اندیشیدن اغفال کنیم که عملی از آن دست (درست یا نادرست) در هر معنایی "اخلاقی" است. (راوچ، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

کانت انسان را علی‌رغم قانون‌گذاری برای خود آزاد می‌داند. اما اگر نشانه‌هایی از اجبار برونی همچون پاداش و کیفر در رفتار او موجود باشد، رفتار اخلاقی نیست. شکل این خود قانون‌گذاری "فرمان مطلق اخلاقی" است که در آن از ما خواسته می‌شود طوری عمل کنیم که ممکن باشد اصل رفتار ما قانون عمومی شود. از این رو بشر نیست و منحصرآ زمانی اخلاقی رفتار می‌کند که خود را با کل بشریت پیوند دهد. (راوچ، ۱۳۸۶: ۱۳۹). کانت می‌خواهد ثابت کند دانش اخلاق را میبایست بر اساس مفهوم "آزادی بشر" پایه‌گذاری کرد.

وظایف نظام سیاسی در برابر آزادی

نظام سیاسی، جانبدار آزادی و برابری شهروندان است. او باید با عملکرد قانونمند خودش، آزادی شهروندان را تسهیل و تضمین کند و از این طریق محیطی فراهم آورد که در آن شهروندان بتوانند در ارتقا زندگی اخلاقی خود تلاش نمایند. چنین محیطی به شهروندان این امکان را می‌دهد که زندگی اخلاقی خود را آزادانه و از سر اختیار هدایت و رهبری کنند. رشد و باروری سجایای اخلاقی میان شهروندان بستگی دارد به اینکه سیاستمدار اخلاقی چگونه در جامعه‌ی سیاسی ایفای نقش کند. پاسداری از آزادی و دیگر حقوق شهروندان و نگرش به انسان بعنوان غایت فی‌نفسه نه آلت و ابزار، راه تحقق عقل عملی محض را در جامعه هموار می‌سازد. هنگامی که یک نظام سیاسی حرمت آزادی را نگاه می‌دارد و بر سر راه دستیابی شهروندان به آزادی، مانع ایجاد نمی‌کند، زمینه‌های لازم برای کردارهای اخلاقی شهروندان فراهم می‌شود.

نقد و بررسی نظریه کانت

اولین ایراد وارد شده به کانت آن است که آن قوه عقلی که خود واقعی انسان را از طبیعت صرفاً ظاهری متمایز می‌سازد نمی‌تواند چیزی باشد که از طریق تجربی کشف یا مشاهده شده است. در واقع آنچه که انسان درباره خودش از طریق تجربی کشف کرده نمی‌تواند درباره خود واقعی و غیرتجربی‌اش چیزی را توجیه کند. بنابراین این مسئله که چون انسان به لحاظ تجربی موجودی عقلانی بوده دلیل بر این نیست که همه انسان‌ها فی‌نفسه موجوداتی عقلانی هستند.

نقد دوم بر نظریه کانت در خصوص رفتار عقلانی و غیرعقلانی انسان است. اگر انسان فی نفسه موجودی عقلانی باشد و تمامی اعمال و رفتارش معلول ویژگی های عقلانی وی در سطح شیء فی نفسه خواهد بود که در اینصورت هیچ توجیهی برای رفتار غیراخلاقی انسان که بر خلاف عقل است وجود ندارد. چرا که در آن صورت دیگر نمی توان این اعمال و رفتار را به خودهای واقعی اش نسبت داد. درواقع او فقط مسئول اعمال و رفتار اخلاقی خودش است نه اعمال غیراخلاقی.

نقد سوم مربوط به نوع نگاه کانت به خداوند است. او اخلاق الهی را با خودمختاری و اخلاقی بودن انسان در تضاد می بیند. "از نظر او خداوند یک موجودی خارج از آدمی بوده که با قدرت مطلقه خود، انسان ها را به امید دادن به ثواب و ترساندن از عقاب اخروی مجبور می کند که از اوامر گزافی وی تبعیت کنند. بنابراین در صورت اطاعت از فرامین او، ارزش اخلاقی اعمال از بین می رود. در پاسخ این اشکال می توان گفت که اوامر خدا گزافی نیست و اطاعت از اوامر خدا، ارزش اخلاقی اعمال را از بین نمی برد و نه تنها ثواب و عقاب اخروی به نیت اخلاقی روح می بخشد، بلکه با خودمختاری اخلاقی نیز مغایر نیست." (محمدرضایی، ۱۳۹۰: ۱۱) درواقع بسیاری از کسانی که از خداوند پیروی می کنند از سر امید یا ترس نیست بلکه از این جهت است که احکام الهی را برگرفته از عقل بی انتها دانسته که دانش و قدرت بی انتها دارد. فلذا اوامر آن نه تنها گزافی نیست بلکه باید مورد اطاعت قرار گیرد.

چهارمین نقدی که بر دیدگاه کانت وارد است، معیار اخلاقی بودن است. "در این که لازمه اخلاقی بودن انسان اختیار است، شک و شبهه ای وجود ندارد. اختیار نیز از آن مقولاتی است که ما بطور بدیهی در وجود خود احساس می کنیم و نیازی به دلیل و استدلال ندارد. وی خودمختاری بودن اراده انسان را معیار اخلاقی بودن می داند. اگر منظور او این است که لازمه اخلاقی بودن، اختیار و آزادی و خودمختاری انسان اشکالی ندارد، اما خودمختاری انسان مستلزم آن نیست که باید حتماً به تکلیف اخلاقی عمل کند. اگر همانگونه که کانت می گوید افرادی که اخلاق دیگران را برمیگزینند، آنها هم آزاد و مختار هستند. در آن صورت خودمختاری بودن همسان با اخلاقی بودن نیست. به تعبیری خودمختاری محتوای اخلاق را ارائه نمی دهد. انسان خودمختار و آزاد توانایی انتخاب هر دو راه اخلاقی و غیراخلاقی را دارد. اگر راه خوب و پیروی از تکلیف را برگزیند، اخلاقی می شود، ولی اگر راهی را که از سر تکالیف اخلاقی نباشد انتخاب کرد، هرچند آزاد و مختار است غیراخلاقی عمل کرده است. بنابراین این که کانت خودمختاری را همسان با اخلاقی بودن می داند، صحیح نیست." (محمدرضایی، ۱۳۹۰: ۱۱)

نتیجه گیری

آزادی و خودمختاری اراده‌ی انسان را میبایست بعنوان موضوع اصلی عقل عملی و یا قانون اخلاقی کانت محسوب کرد. کانت در فلسفه اخلاق خود، مفهوم آزادی را مبنای استدلال بر اخلاق قرار داده و معتقد است زمانیکه انسان دارای اراده‌ای آزاد است در آن صورت اخلاق واقعی است و قانون اخلاق نیز برای همه انسان‌ها معتبر می‌باشد. اراده‌ی انسان تا زمانی آزاد و خودمختار محسوب می‌گردد که تابع عامل خارجی یا بیگانه از خود نباشد. عبارتی اراده معلول چیز دیگری نباشد که امیال و خواسته‌های او را تحت تاثیر قرار ندهد.

در فلسفه‌ی کانت، مفهوم آزادی از طرفی با اخلاق و از طرف دیگر با عقل پیوند می‌خورد. خردمندی انسان جایگاه او را بعنوان موجودی آزاد و انتخابگر آشکار می‌سازد. در واقع انسان در جایگاه اخلاق‌گرایی و خردورزی می‌تواند به آزادی واقعی دست یابد. در این مقام است که انسان خردمند را نمی‌توان به مثابه‌ی ابزار و آلت سود جست. از آنجا که اخلاق باید فقط از ویژگی آزادی برآید، آزادی نیز باید ویژگی برخاسته از تمامی ذات‌های خردمند باشد. کانت مفهوم آزادی را به اخلاق ربط می‌دهد و آزادی انسان را به معنای اطاعت او از قانون اخلاقی می‌داند. انسان بعنوان یک موجود اخلاقی صرفاً از قوانینی پیروی می‌کند که عقل واضح آن است.

او معتقد است اگر چنانچه اراده انسان تابع قانونی باشد که دیگری وضع کرده، آن اراده را نمی‌توان بدون قید و شرط نیک دانست. هرچند قانون اخلاق همانند قانون طبیعت، انسان را مجبور به اطاعت از خود نمی‌کند بلکه از او اطاعت نیز می‌خواهد، چون قوانین طبیعت بصورت خودمختارانه نیست. فلذا انسان آزاد است که از آن اطاعت کند یا نکند. بنابراین غایت فی‌نفسه بودن انسان، ایجاب می‌کند که خودش واضع قوانین خود باشد.

از دیدگاه کانت آزادی شرط پیشین و ضروری اخلاق است، یعنی اینکه آزادی علت وجودی قانون اخلاقی و قانون اخلاقی علت شناختی آزادی بشمار می‌رود. به تعبیری دیگر آزادی، زمانی منشا عمل و علت آن می‌گردد که در مطابقت با قانون اخلاقی باشد. بنابراین کانت مکلف بودن انسان را دلیل اصلی آزاد بودن او می‌داند، چرا که اگر اعمال انسان از سر تکلیف نباشد تحت تاثیر امیال خارجی یا بیگانه عمل کرده فلذا آزاد نیست. در نگاه کانت آزادی و قانون عملی نه تنها از یکدیگر جدا نبوده بلکه لازم و ملزوم هم هستند. بطور کلی تا زمانیکه انسان برای مقاصد بیرون از خودش عمل کند از آزادی بی‌بهره است، چرا که تحت امر چیزی بیرون از خود است. اراده‌ای که بخاطر تکلیف عمل می‌کند، باید خودمختار باشد، به این دلیل که اعمال و رفتاری که از سر تکلیف نباشد محرک آنها میل خاصی بوده یا اینکه یک عاملی خارج از

اراده آن را به حرکت در آورده است. بر این اساس وظیفه هر نظام سیاسی، پاسداری از آزادی شهروندان است.

نظام سیاسی، پاسدار آزادی و برابری شهروندان بوده که میبایست در مسیر آزادی او موانع یا محدودیتی ایجاد نکند تا در نتیجه شرایط لازم برای اعمال و کردارهای اخلاقی شهروندان فراهم گردد. بعبارتی رشد اخلاقی میان شهروندان و تضمین آزادی و برابری انسان، بستگی به عملکرد قانونی نظام سیاسی دارد.



فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اژدر، زمانی، علم الهدی، پناهی (۱۳۹۱). «تحلیل بر امر مطلق کانت»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، شماره ۳۳.
- اشتفان کورنر، اشتفان (۱۳۶۷). **فلسفه کانت**، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ایزا برلین، ایزا (۱۳۸۲). **به نام آزادی (نقد و بررسی آرای شش متفکر عصر جدید)**، ترجمه محمد امین کاردان، تهران: انتشارات مروارید.
- ایمانوئل، کانت (۱۳۶۹). **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق**، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.
- راوچ، لئو (۱۳۸۶). **فلسفه کانت**، ترجمه عبدالعلی دستغیب، آبادان: پرشس.
- زیباکلام، فاطمه (۱۳۷۸). **سیر اندیشه فلسفی در غرب**، تهران: دانشگاه تهران.
- ژیلسون، اتین (۱۳۸۰). **نقد تفکر فلسفی غرب: از قرون وسطی تا اوایل قرن بیستم**، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- سويفت، آدام (۱۳۸۵). **فلسفه سیاسی: راهنمایی مقدماتی برای دانشجویان و سیاستمداران**، ترجمه پویا موحد، تهران: ققنوس.
- سیف، سیدمسعود (۱۳۸۹). «نقش آزادی در فلسفه اخلاق کانت»، **مجله علمی و پژوهشی متافیزیک**، شماره ۷ و ۸.
- شرف الدین خراسانی، شرف (۱۳۷۶). **از برونو تا کانت: طرحی از برجسته ترین چهره های فلسفی دوران جدید با تجدیدنظر و افزوده ها**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷). **تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم)**، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰). **تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایب نیتس**، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: سروش.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵). **تاریخ فلسفه (جلد ششم): از ولف تا کانت**، ترجمان اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: سروش.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۸). **فلسفه نقادی کانت**، تهران: امیر کبیر.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۸). **فلسفه در آلمان (از لوتر تا نیچه)**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدرضایی، محمد (۱۳۹۰). «آزادی و خودمختاری انسان از دیدگاه کانت و نقد و بررسی آن»، **انسان پژوهی دینی**، شماره ۲۵.

فصلنامه راهبرد سیاسی؛ سال پنجم، شماره ۳، پیاپی ۱۸، پاییز ۱۴۰۰

محمودی، سیدعلی (۱۳۸۳). فلسفه سیاسی کانت: اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران: نگاه معاصر.
نیاورانی، صابر (۱۳۹۱). «حق بر آموزش و مقتضیات آزادی وجدان: نگاهی به نظریه اخلاق در فلسفه کانت»،
مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۸

(ب) منابع انگلیسی

Theory and practice, Riess, P 256.

Wolfgang kersting, politics, freedom, and order: Kant's political philosophy' the
Cambridge companion to Kant's, P 359.

Cambridge University press, New York, Kantian Ethics, (2008). Allen W. Wood

